برخوردهای دوگانه مامون پس از ولایتعهدی امام رضا علیه السلام

در دوران خلافت مامون عباسی آشفتگی های سیاسی و امنیتی آنچنان بالا گرفته بود که مامون را به شدت نگران ساخت. زیرا پی آمدهای کشته شدن امین و شورش های پی درپی گروه های مختلف، فساد و غارت اموال مسلمانان توسط گروهی وابسته به عباسیان و ظلم و فشار بیش از حد بر قاطبه مردم، پیوسته به جو پرالتهاب دامن می زد.

بدین جهت مامون مدت ها در پی چاره جویی و گشودن گره کار بود تا به این نتیجه رسید که برای مسلط شدن بر اوضاع کشور و خواباندن بسیاری از فتنه ها و شورش ها، از چهره پاک و مقدس امام رضا علیه السلام آن هم به طرز ماهرانه ای استفاده کند. با دعوت کردن از امام و جلب او به مرو مساله خلافت و ولایتعهدی را به آن حضرت پیشنهاد و در ظاهر واگذار کند.

از این روی عده ای را به مدینه فرستاد و از امام دعوت رسمی به عمل آورد. اما حضرت چون می دانست که مامون در پی تحقق اهداف خود است دعوت او را رد کرد و به هیچ وجه حاضر به رفتن نشد اما با اصرار و پافشاری نمایندگان اعزامی مامون، حضرت از روی ناچاری و اکراه مدینه را به قصد مرو ترک کرد.

مامون از همان ابتدا به ویژه پس از تحمیل ولایتعهدی با امام دوگانه برخورد می کرد. در این جا اگرچه برخی آگاهانه یا از روی ناآگاهی به طرفداری از حکومت بنی عباس و مامون می خواهند وی را فردی مخلص و مؤمن و معتقد به امام علیه السلام معرفی کنند و مساله پیشنهاد و واگذاری ولایتعهدی را به علی بن موسی الرضا علیه السلام نشانه ایمان و ارادتش بدانند اما غافل از آن که این حرکت مرموزانه و خائنانه نه تنها به امام علیه السلام خدمت نبود، بلکه با تحقق بخشی از اهداف شوم خود، زمینه شهادت آن حضرت را نیز فراهم ساخت.

دلیل این مدعا همان برخوردهای زشت و دوگانه اش بود که پس از این جریان از خود نشان داد و در تاریخ به گوشه هایی از آن اشاره شده است. و ما نیز در این نوشتار کوتاه دوازده مورد از همان برخوردها را جمع آوری کرده، تقدیم شیفتگان امام علیه السلام می نماییم. به این امید که گامی در جهت تبیین مظلومیت امام رضا علیه السلام و شناساندن چهره مامون باشد.

1- جلب دانشمندان جهت مغلوب کردن امام علیه السلام:

از جمله اقدامات مامون پس از ولایتعهدی امام رضا علیه السلام این بود که علما، دانشمندان، رؤسای مذهبی یهود، نصاری، صابئه، اصحاب زردشت، نسطاس رومی (1) و دیگران را جمع کرد تا با مطرح کردن سؤالات کلامی و اعتقادی امام را مغلوب ساخته و به خیال خود حضرت را در جمع علما و دانشمندان مفتضح و رسوا کند.

صدوق از احمد بن علی رویات کرده که گفت: «از ابوالصلت هروی پرسیدم که چگونه مامون با آن اکرام و محبتی که نسبت به امام اظهار می کرد و او را ولیعهد خود گردانیده بود، راضی به قتل امام شد؟ ابوالصلت گفت: مامون بدین جهت این محبت ها را می نمود و ولایتعهدی را واگذار کرد تا مردم تصور کنند که امام به دنیا رغبت پیدا کرده و محبتش در دل های مردم کم شود، اما چون دید که این کار باعث ارادت و اخلاص مردم شده، علمای تمام فرق را از یهود، نصاری، مجوس، صابئان، براهمه، ملحدان، دهریان و علمای تمام ملل و ادیان را جمع کرده که با آن حضرت مباحثه و مناظره نمایند. شاید که بر او غالب گشته و در آن حضرت عجز و نقصی ظاهر شود و به این سبب اعتقاد مردم نسبت به امام سست شود و این نقشه و تدبیر نیز برخلاف مقصود او نتیجه داد و تمام آن ها شکست خورده و به فضیلت آن حضرت اقرار و اعتراف کردند. (2)

2- برهم زدن مجلس امام و طرد مردم:

دومین برخورد زشت مامون که پس از ولایتعهدی نسبت به امام رضا علیه السلام انجام داد، مساله برهم زدن جلسات علمی آن حضرت بود. زیرا هنگامی که از شکست خوردن امام در جلسات دانشمندان مایوس گردید و مشاهده کرد که هر لحظه شخصیت نهفته امام علیه السلام برای دوست و دشمن آشکار می شود، سخت به وحشت افتاد. در یک مورد خود اقدام به برهم زدن جلسه مباحثات علمی امام علیه السلام کرد و در مورد دوم به محمدبن عمرو طوسی دستور داد تا مردم را از حضور امام طرد کرده و جلسه را به هم بزند.

ابن شهرآشوب از طبری نقل می کند: «از عده ای دعوت شد تا در حضور مامون با امام رضا علیه السلام درباره امامت بحث و گفت وگو کنند. پس از دریافت اجازه، یحیی بن ضحاک سمرقندی را برگزیده و به محضر امام علیه السلام فرستادند. حضرت فرمود: ای یحیی! بپرس. یحیی گفت: ای فرزند رسول خدا! تو بپرس که مایه شرف و سربلندی من شود. حضرت فرمود: ای یحیی! چه می گویی درباره مردی که ادعای راستی برای خود کرده و راستگویان را تکذیب نموده است، آیا یک چنین فردی در دینش صادق و محق است یا دروغ گو است؟ یحیی یک ساعت سر در گریبان برده، هر چه فکر کرد، نتوانست جوابی بدهد. مامون گفت: ای یحیی! جواب بده. یحیی پاسخ داد: وی حجت را از دستم گرفته است و هیچ گونه پاسخی ندارم.

مامون به امام گفت: این چه مساله ای است که یحیی اقرار به عجز کرده است؟

امام فرمود: اگر یحیی گمان دارد که بر آن شخص لازم است که راستگویان را تصدیق کند پس بر چنین کسی که علیه خودش شهادت عجز و ناتوانی داده، امامتی نخواهد بود که سر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بگوید: من سرپرستی شما را به عهده گرفتم، در حالی که بهتر از شما نیستم، در حالی که امیر از رعیت بهتر است. و همچنین اگر یحیی گمان برد که او صادقین و راستگویان را تصدیق کرده پس امامتی برای اقرار کننده علیه خودش نخواهد بود که بر فراز منبر بگوید: در وجود من شیطانی هست که مرا پیوسته در معرض کار اشتباه و خلاف قرار می دهد، در حالی که در امام، شیطان وجود ندارد. اگر یحیی گمان کند که وی راستگویان را تصدیق کرده، باز هم برای آن فرد امامتی ثابت نخواهد شد. زیرا وقتی که دوستش درباره اش اقرار کرده که امامت ابوبکر کاری برخلاف مصالح امت بوده که خداوند همگان را از شرش حفظ کرد و هر که شبیه آن را انجام دهد، او را بکشید، زمینه امامت برای او ثابت نمی باشد. این جا بود که مامون از روی خشم و عصبانیت بر سر حاضران فریاد کشید که همگان از ترس و وحشت مجلس را ترک گفته و متفرق شدند. (3)

3- سکوت مامون در برابر اهانت به امام:

از دیگر برخوردهای زشت و زننده مامون نسبت به امام رضا علیه السلام پس از ولایتعهدی این بود که اگر کسی به امام اهانت می کرد، نه تنها پرخاشگر را مورد تنبیه قرار نمی داد، بلکه با سکوت خود او را تشویق به اهانت بیشتری می کرد.

علی بن محمد بن سیار از پدرانش نقل کرده: «وقتی که بیعت گرفتن برای امام رضا علیه السلام تمام شد، باران کم شد. مردم کمی باران را در اثر این ولایت عهدی پنداشتند. مامون از امام خواست تا نماز استسقاء بخواند. حضرت در پاسخ فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که می فرمود فرزندم تا روز دوشنبه صبر کن و آن گاه جهت نماز استسقاء به بیابان بیرون شو که خداوند برای آن ها باران خواهد فرستاد و به مردم هم اطلاع ده تا بیشتر از فضل و عظمتت و جایگاهت نزد خداوند باخبر شوند.

پس حضرت روز دوشنبه از خانه خارج گشت و پس از نماز و دعا از خدای خواستند که باران رحمت را بر مردم فرو فرستد اما تا موقع رفتن به خانه هایشان بارش نکند و از منبر پائین آمد و به خانه برگشت. همین که مردم به خانه های خود رسیدند، بارش باران شروع شد. از این که آثار کرامت و عظمت امام را می دیدند، بسیار خوشحال شده بودند.

پس از این جریان، امام بر مامون وارد شد، شخصی به نام «حمید بن مهران » زبان بدگویی گشوده و به ساحت مقدس امام رضا علیه السلام اهانت کرد و گفت: «تو از حد خود تجاوز کرده و مردم را فریب دادی. اگر راست می گویی، از این دو صورت شیری که بر مسند مامون نقش بسته بخواه تا مرا بگیرند. حضرت در خشم شده و فریاد زد، این مرد فاجر را بگیرید و او را بدرید و چیزی از آثارش نگه ندارید. یک مرتبه این دو صورت شیر به دعای امام علیه السلام به دو شیر درنده تبدیل گشته، حمید را گرفته، پاره پاره کردند و خوردند. این جا بود که مامون از ترس و وحشت از هوش رفت و پس از آن که به وسیله گلاب وی را به هوش آوردند، آن دو شیر (به زبان اشاره) از امام پرسیدند که درباره مامون چه دستوری می دهید؟ آیا او را هم به صاحبش ملحق کنیم؟ حضرت فرمود: خیر، به سر جای خود برگشته و همان گونه که بودید باشید. (4)

4- اهانت مامون به شخص امام رضا علیه السلام

مامون در آن روزها پافراتر نهاده و از این که می دید موفقیت امام علیه السلام بیشتر می شود و با برگزاری جلسات، عظمت علمی اش آشکارتر می شود، در یکی از روزها پس از به هم زدن جلسه علمی امام او را احضار کرده و با کمال خشم و عصبانیت به آن حضرت توهین می کند. ابوالصلت هروی می گوید: «به مامون خبر دادند که اباالحسن الرضا علیه السلام مجالس کلام و عقاید برگزار کرده و مردم شیفته دانش او شده اند. مامون بلافاصله به محمد بن عمرو طوسی (حاجب خویش) دستور می دهد که مردم را از حضورش طرد نموده و بیرون کند. سپس امام رضا علیه السلام را احضار کرده و وقتی که نگاهش به امام می افتد، به آن حضرت اهانت می کند. حضرت با دیدن این منظره به خشم آمده و از نزد او بیرون می رود.» (5)

5- کتمان فضائل امام هشتم علیه السلام:

هنگامی که رجاء بن ابی الضحاک (همسفر امام از مدینه تا مرو) بر مامون وارد می شود، وی از او درباره حالات امام رضا علیه السلام در بین راه می پرسد. رجاء هر آنچه که دیده بود، از زهد، تقوا، پاراسایی، آیات، کرامات و معجزات، همه را بازگو کرد. مامون در پاسخ به رجاء گفت: «آری، ای ابن ابی الضحاک! حقیقت همین است که تو می گویی. او بهترین، عالم ترین و زاهدترین فرد روی کره زمین است اما آنچه را که دیدی، به کسی اطلاع نده تا فضلش بر کسی ظاهر نشود، مگر از زبان من.» (6) نکته مهم این جا است که مامون به بهانه این که فقط بر زبان من این ها ظاهر شود از پخش آنچه را که رجاء دیده بود، به شدت جلوگیری کرده بود و خود او نیز آن ها را برای کسی نگفت، مگر در موارد بسیار محدود آن هم از روی ناچاری، به گونه ای که اگر ممکن بود، همان ها را نیز بر زبان نمی آورد.

6- پخش شایعات دروغ علیه امام علیه السلام:

تمام تلاش دستگاه حاکم بر این بود که به هر شکل ممکن شخصیت امام رضا علیه السلام را در نظر مردم پایین آورد و علاوه بر سرپوش گذاردن بر محاسن اخلاقی و مراتب علمی حضرت به شایعاتی دروغین علیه او در جامعه بپردازند تا بدین وسیله امام علیه السلام را ترور شخصیت کرده باشند.

اینک نظر شما را به سه نمونه جلب می کنیم که بیانگر تلاش پی گیر و مستمر آن ها در این راستا است:

1- روزی ابوالصلت هروی از امام پرسید: «ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! این سخن چیست که مردم آن را از شما نقل می کنند؟ حضرت فرمود: مثلا چه می گویند؟

گفت: می گویند که شما ادعا می کنید که مردم بندگان شما هستند. امام فرمود: ای عبدالسلام اگر همه مردم بندگان ما باشند، چنان که می گویند، پس ما این غلامان را به چه کسی بفروشیم؟ گوید: عرض کردم، راست گفتی ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله »

2- حضرت ابتدا به اسحاق بن عیسی عباسی می فرماید: «به من خبر رسیده است که مردم می گویند: ما گمان می کنیم که مردم بندگان و غلامان ما هستند. نه به حق آن خویشی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله دارم، چنین چیزی را هرگز نگفته ام و نه از پدرانم چنین چیزی را شنیده ام و نه از یکی از اجدادم چنین چیزی به من گزارش رسیده است. لکن این گفته که مردم بنده ما هستند در این که اطاعت ما بر آن ها واجب است و در دین پیرو ما هستند، این پیام را به همه برسانید.» (7)

3- همچنین هشام بن ابراهیم عباسی که فضل بن سهل او را به عنوان مراقب امام علیه السلام قرار داده تا بر حضرت علیه السلام سخت گیری کند، از طرف امام رضا علیه السلام به دروغ پخش کرده بود که آن حضرت ساز و آواز را برای او حلال کرده است و هنگامی که از امام رضا علیه السلام در این باره پرسیده شد، در پاسخ فرمود: «این زندیق دروغ گفته است.» (8)

حال سؤال ما این است که چرا از این شایعات پیش از آمدن امام رضا علیه السلام به مرو خبری نبود و اگر شایعه افکنی دستگاه بنی عباس نبود، مردم از کجا چنین سخنان پوچ را می دانستند؟

7- برهم زدن نماز عید پیشنهادی خود:

با این که امام علیه السلام شرط کرده بود که در هیچ کاری دخالت نکند، مامون از امام رضا علیه السلام خواست که نماز عید را برگزار کند و با رد این پیشنهاد از سوی امام، مامون با پافشاری و اصرار زیاد امام علیه السلام را آماده خواندن نماز عید کرد.

حضرت فرمود: من به روش و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نماز عید را می خوانم، آن گاه با پای پیاده همراه با تکبیر، نمازگزاران را به طرف محل برگزاری نماز عید حرکت داد. این برنامه رعب و وحشتی عجیب در دل عباسیان به ویژه مامون عباسی به وجود آورد. از این رو پیش از آن که امام علیه السلام به محل برگزاری نماز برسد، مامون پیام فرستاد که به خانه بازگردد. (9)

8- درخواست اقامت در عراق:

چون ماندن امام رضا علیه السلام در مرکز خلافت برای مامون مشکلاتی به وجود آورده بود، نمی دانست که چگونه از امام رهایی یابد و مشکلات گذشته پیش نیاید. بدین وسیله به این فکر افتاد تا از امام درخواست رفتن به عراق نموده و در آن جا آن حضرت را وادار به اقامت اجباری کند.

محمدبن عبدالله افطس گوید: بر مامون داخل شدم. پس او مرا بسیار به خود نزدیک گردانده و احترامم کرد. سپس گفت: خدای رحمت کند ابوالحسن الرضا علیه السلام را. چه قدر عالم بوده است! روزی مرا از یک امر بسیار عجیبی باخبر ساخت، چرا که پس از پایان پذیرفتن بیعت مردم با وی برای ولایتعهدی، شبی ضمن گفت وگو با او به وی گفتم: فدایت شوم! چنین می بینم که تو به عراق بروی و من در خراسان خلیفه و نماینده تو باشم. حضرت لبخندی زده فرمود: به جانم قسم چنین کاری نخواهم کرد. زیرا در این سرزمین برای ما مسکنی هست که هرگز از این جا بیرون نخواهم رفت تا مرگ من فرا رسد و از همین جا به سوی محشر خواهم رفت. به او عرض کردم: چه کسی این را به تو گفته است؟ در پاسخ گفت: آگاهی من نسبت به جایگاهم همانند علم و آگاهی من است به جایگاه تو. عرض کردم: جایگاه من کجاست؟ فرمود: بین من و تو فاصله مکانی بسیاری خواهد بود. من در مشرق می میرم و تو در مغرب خواهی مرد. پس هر چه تلاش کردم که او را به خلافت تطمیع کنم، او نپذیرفت. (10)

9- ترور نافرجام امام علیه السلام:

مامون عباسی حتی یک لحظه از فکر و خیال امام رضا علیه السلام بیرون نمی رفت و هر بار که نقشه می کشید، همچنان بی نتیجه می ماند و نقش بر آب می شد، تا شبی عده ای از غلامان حلقه به گوش را طلبید و از آن ها خواست تا به منزل بروند و با هجوم یکباره خود، با شمشیر، امام علیه السلام را از پای درآورند.

هرثمة بن اعین در حدیث مفصلی از صبیح دیلمی نقل کرده که: «مامون مرا به همراه سی نفر از غلامان مورد اعتماد خود، شبانه به خانه امام رضا علیه السلام جهت قتل آن حضرت فرستاد و طبق دستور مامون غلامان وارد عمل شده و در یک لحظه این سی نفر آن قدر بر بدن امام علیه السلام شمشیر زدند که یقین به کشته شدن وی نموده و روز بعد به همراه مامون جهت تشییع و خاکسپاری حضرت به طرف خانه امام رضا علیه السلام رهسپار شدیم اما برخلاف انتظار دیدیم که حضرت در محراب عبادت به نماز مشغول است.

صبیح گوید: به دستور مامون جهت تحقیق خدمت آن حضرت رسیدم. تا پای خود را بر پاشنه درب گذاردم، حضرت فرمود: ای صبیح! عرض کردم: لبیک یا مولای! در دم به روی زمین خوردم. حضرت فرمود: خدای تو را رحمت کند: یریدون لیطفؤوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون » . (11)

10- تبعید و زندانی نمودن امام در سرخس:

علامه مجلسی از عیون اخبار الرضا علیه السلام به سند خود از هروی نقل می کند: «روزی در سرخس به در خانه ای که امام در آن زندانی بود رفتم. در آن را بسته دیدم. پس از زندانبان اجازه ورود و ملاقات خواستم. او گفت در حال حاضر نمی توانید با او ملاقات کنید. عرض کردم به چه جهت؟ گفت: بسا می شود که در شب و روز هزار رکعت نماز می گذارد، فقط سه نوبت در شبانه روز از نماز فارغ می شود. یک مرتبه در وسط روز و یک مرتبه پیش از ظهر و مرتبه سوم وقتی که آفتاب به زردی می گراید و او در این سه نوبت گرچه به نماز نمی پردازد، در محل نماز خود نشسته و با خدای خود مناجات می کند.» (12)

11- نقشه کشتن امام در حمام:

بار دیگر مامون عباسی برای رهایی از امام علیه السلام به تلاش دیگری دست می زند.

اما این بار نیز همانند گذشته با هوشیاری امام رضا علیه السلام تیرش به سنگ می خورد. او می خواست امام علیه السلام را در حمام به قتل برساند. آن هم با یک نقشه از پیش طراحی شده. نقل کرده اند که وی طی نامه ای از امام رضا علیه السلام درخواست کرده بود تا به حمام رفته و حجامت کند. حضرت به هیچ وجه حاضر نشد در آن وقتی که او گفته بود، به حمام برود و با این که مامون پافشاری زیاد می کرد، همچنان حضرت از رفتن خودداری ورزید تا این که همان روز فضل بن سهل معروف به ذوالریاستین توسط عده ای به وسیله شمشیر در حمام کشته شد. به دنبال این ماجرا عده ای از سپاهیان و از فرماندهان به در خانه مامون رفته و می گفتند مامون او را کشته است. (13)

12- به شهادت رساندن امام رضا علیه السلام:

فشار بیش از حد عباسی ها و به ویژه فضل بن سهل و حسن بن سهل بر مامون وی را بر آن داشت تا تصمیم به کشتن امام بگیرد. سرانجام در آخر ماه صفر دویست و سه هجری (14) آن حضرت را به وسیله انگور یا انار (15) زهرآگین به شهادت رساند.

کیفیت شهادت امام علیه السلام:

کیفیت شهادت حضرت امام رضا علیه السلام بنا به نقل عبدالله بن بشیر چنین است. وی می گوید: «مامون دستور داد تا ناخن هایم را بلند نگه دارم و به کسی هم این راز را نگویم. پس روزی مرا طلبید و چیزی را که شبیه به تمرهندی بود، به دستم داد. گفت این را با دو دست خود خمیر کن و من چنان کردم. سپس برخاست و بر امام رضا علیه السلام وارد شد و از آن حضرت جویای حال شد و گفت: آیا امروز، از ملازمان کسی نزد تو آمده است؟ حضرت فرمود: خیر. مامون در غضب شده و بر غلامانش فریاد زد و آن گاه به همان غلامی که از پیش به او آن دستور را داده بود. گفت برای حضرت انار بیاورد و همین که انار را حاضر کرد، مامون به او دستور داد تا با دو دست خود آب انار را بگیرد. وقتی که آماده شد، از حضرت خواست تا آن را بیاشامد و همین سبب رحلت امام شد و پس از دو روز امام علیه السلام از دنیا رفت.» (16)

وحشت مامون از بازتاب شهادت امام رضا علیه السلام:

با این که مامون به وسیله این جنایت به حسب ظاهر فکرش از امام علیه السلام راحت شد اما از طرفی دیگر به شدت نگران عواقب این کار بود. زیرا به هر صورت مردم او را مقصر بلکه قاتل امام رضا علیه السلام می دانستند و ممکن بود که ضربه سختی از طرف علوی ها و پیروان امام علیه السلام بخورد. بدین جهت می بینیم وقتی امام علیه السلام از هوش می رود و صدای شیون و گریه بلند می شود، کنیزان مامون و زنان او پای برهنه و موی پریشان به سوی امام علیه السلام دویده، مامون نیز با پای برهنه و سربرهنه گریه کنان در حالی که به سر و صورت می زد، به سوی امام شتافت. همین که بالای سر امام قرار می گیرد، امام به هوش می آید. مامون عرضه می دارد: سیدی! به خدا نمی دانم که کدامین مصیبت برایم بزرگتر است، آیا از دست دادن تو یا تهمت مردم که از این پس خواهند گفت که من تو را کشته ام؟

یاسر می گوید: حضرت با گوشه چشم خود نگاهی به سوی مامون افکنده، فرمود: معاشرت و رفتارت را با فرزندم ابوجعفر نیکو گردان. زیرا عمر تو و او نزدیک به هم است. سپس بین دو انگشت سبابه خود جمع کرده و هر دو را کنار یکدیگر گرفت. یاسر می گوید: چون پاسی از شب گذشت، حضرت به لقاء الله پیوست و صبح روز دیگر تمام مردم اطراف خانه امام علیه السلام جمع شده و می گفتند: فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شد. مامون او را کشته است. مامون که به شدت وحشت زده شده بود، نزد محمد بن جعفر بن محمد علیه السلام عموی امام رضا علیه السلام

رفت و از او درخواست کرد تا به مردم بگوید: امشب جنازه امام رضا علیه السلام بیرون آورده نمی شود. و همین که مردم متفرق شدند، دستور داد تا شبانه امام علیه السلام را غسل داده و دفن کنند. (17)

پی نوشت ها:

1) سفینة البحار، ج 2، ص 238.

2) منتهی الامال، ج 2، ص 292، مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 351، اعلام الوری، ص 315.

3) مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 351.

4) همان، ص 370.

5) سفینة البحار، ج 2، ص 238.

6) الحیاة السیاسیة للامام الرضا علیه السلام، ص 372

7) الکافی، ج 1، ص 187.

8) وسائل الشیعه، ج 12، ص 227; رجال مامقانی، ج 3، ص 291; بحارالانوار، ج 49، ص 263.

9) سفین البحار، ج 2، ص 238; مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 371; منتهی الامال، ص 29 و اعلام الوری، ص 322.

10) مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 337.

11) بحارالانوار، ج 49، ص 186 و مناقب آل ابی طالب: ، ج 4، ص 349.

12) بحارالانوار، ج 49، ص 170 و مناقب ابن شهرآشوب، ج 4 ص 347.

13) ارشاد مفید، ص 294 و اعلام الوری، ص 232.

14) بحار الانوار، ج 49، 292- 293.

15) اعلام الوری، ص 328.

16) ارشاد مفید، ص 296.

17) عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 241.